



امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و شالوده شکنی سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست (۲)

تحول مفاهیم و پیش‌فهم‌های معرفتی و تاریخی

دکتر مظفر نامدار^۱

در علوم سیاسی وقتی بحث از پدیده‌هایی چون انقلاب، اصلاحات، نوسازی و دگرگونی‌های اجتماعی، تغییرات سیاسی، مردم‌سالاری، تجدد و ترقی، پیشرفت تاریخی، مشارکت و توسعه‌ی سیاسی، آزادی، عدالت، برابری و مفاهیمی مانند اینها می‌شود، ذهن از همان ابتدا سراغ تعابیر و تعاریف مشهور و مأنوسی خواهد رفت که در پیش‌فهم‌های معرفتی و تاریخی خود دارد. در سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست، این پیش‌فهم‌ها تحت تأثیر الگوهای فلسفه‌ی سیاسی غرب است. به دلیل اینکه سال‌ها در تعالیم رسمی، رسانه‌ها، متون و منابع، این مفاهیم به عنوان مفاهیم حقیقی و منطبق با واقعیات به جامعه القا شده است. غلبه‌ی این پیش‌فهم‌ها در سطوح تحلیل، تعاریف، استنتاج‌های علمی و منطقی و

۱. دکترای علوم سیاسی.

دسته‌بندی‌های متون سیاسی در دویست سال اخیر، یکی از معضلات و از ارکان موانع فهم سیاست، سامان سیاسی و نظم اجتماعی در جوامعی شبیه به جوامع ماست که دارای تمدن و فرهنگ بارور و پویایی در طول تاریخ بوده است.

غلبه‌ی گفتمان‌های رسمی غرب در حوزه‌ی سیاست، باعث شده است که پاره‌ای از محققین، روشنفکران و متفکران ایران، بی‌توجه به زیرساخت‌های فرهنگی جامعه‌ی ما، سیر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی را با رجوع به مفاهیم و اصطلاحاتی که زائیده‌ی اندیشه‌ها و روش‌های زندگی و تحولات فکری، اجتماعی و سیاسی غربی بوده و دارای معانی و کارکردهای خاص در شیوه‌ی تفکرات و ارزش‌ها و اخلاق حاکم بر جوامع غربی هست، تحلیل کنند.

از پیش مشخص است که چنین تحلیل‌هایی نتایج مثبتی برای فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع غیر غربی به ویژه جوامع اسلامی، مخصوصاً کشور ایران به همراه نخواهد آورد.

به گونه‌ای که فرآیند انحطاط‌گرایی و زوال‌نامه‌نویسی در میان روشنفکرانی که به انحای مختلف، شالوده‌ی افکار آنها تحت تأثیر گفتمان‌های رسمی سیاست و معرفت سیاسی در غرب است در دویست سال اخیر، ادبیات ما را شدیداً مورد تهدید قرار داده است.^۱ حتی پدیده‌ی انقلاب اسلامی که یک پدیده‌ی ساختار شکن است در تحلیل‌های این جریان، تحت تأثیر همین گفتمان‌ها تبیین و شناخته می‌شود.

با نگاه سطحی به بخش قابل توجهی از متونی که پیرامون تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و اندیشه‌های سیاسی امام خمینی و در رأس آن نظریه‌ی ولایت فقیه (به‌عنوان دستاورد انقلاب اسلامی در حوزه‌ی سیاست) نوشته شده، به راحتی می‌توان فهمید که سطوح تحلیل و تبیین این متون، تحت تأثیر همان پیش‌فهم‌های معرفتی و تاریخی و سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست است. بحث بر سر این نیست که آیا این گفتمان‌ها علمی هستند یا نیستند بلکه پرسش اصلی و اساسی در اینجاست که در تبیین

۱. برای آشنایی با این‌گونه متون رک سید جواد طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه‌ی انحطاط ایران، مؤسسه‌ی پژوهشی نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰ همچنین کتاب زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران، نشر کویر تهران، ۱۳۷۳. به طور کلی سید جواد طباطبایی از جمله پژوهشگرانی است که تحت تأثیر گفتمان‌های رسمی غرب در سیاست و تاریخ، نظریه‌ی انحطاطی به فرهنگ و تمدن ایران دارد.

پدیده‌هایی چون انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از چنین قالب‌هایی که ارکان وجودی آنها تحت تأثیر فرهنگ و ارزش‌های خاصی است تا چه حد می‌توانیم بهره بگیریم و نتایج آن قالب‌ها را در این پدیده تسری بخشیم؟ آیا این شیوه‌ی پژوهش، مفید و راهگشا خواهد بود؟ یکی از مشکلات بزرگ جریان‌های فرهنگی تحت تأثیر گفتمان‌های رسمی غرب برای ایران، برای فهم نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و اندیشه‌ی ولایت فقیه، در همین مسأله نهفته است. این جریان‌ها نمی‌خواهند بپذیرند که انقلاب‌ها وقتی به وقوع می‌پیوندند نه تنها ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نوع نگاه به جامعه، باورها و ارزش‌ها را دگرگون می‌کنند، بلکه شالوده‌ی مفاهیم و اصطلاحات و نقش‌های از پیش تعریف و تعیین شده را نیز شدیداً دچار دگرگونی می‌سازند. دیگر نمی‌توان با همان تعبیر سنتی و رسمی به تفسیر پدیده‌های سیاسی و اجتماعی پرداخت. آزادی، عدالت، مشارکت سیاسی، مردم‌سالاری و ده‌ها مفهوم دیگر در شرایط جدید، تبدیل به مفاهیمی جدید و تجربه‌های تازه می‌گردند که تحلیل آنها با تفاسیر سنتی و رسمی، دور از منطق عقلی و تجربی است. چه برسد به اینکه این تفاسیر را با همه‌ی عناصر و ارکانش از یک فرهنگی به فرهنگ دیگر و از باورهایی به باورهای دیگر، مو به مو بدون همسازی و همگونی تحمیل کنیم و معتقد باشیم که این تجربیات، آخرین تجربیات بشر بوده و نردبان تجربه‌ی بشری در حوزه‌ی سیاست، سامان سیاسی و نظم اجتماعی به پایان رسیده است و گفتمان‌های رسمی غرب، عالی‌ترین و آخرین محصول در این حوزه است. از دستاوردهای امام خمینی و انقلاب اسلامی در شالوده شکنی سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست، تردید در ظرفیت‌ها، امکانات و استعداد‌های دستگاه مفاهیم فلسفی، سیاسی و اجتماعی غرب (مدرنیته و پست مدرنیته)، در فهم بنیادهای فلسفه‌ی سیاست بود. به دنبال این تردید، نقش‌های از پیش تعریف شده‌ی کنش‌گران اجتماعی، نهادهای سیاسی، نقش مردم در سامان سیاسی، جایگاه دین در حوزه‌ی سیاست و در نهایت بسیاری از مفاهیم و نقش‌ها دچار دگرگونی و از سیطره‌ی این گفتمان‌ها رها گردید.

امام خمینی (ره) با مطالعه‌ی دقیق تاریخ یکصد ساله‌ی ایران و اثرات حاکمیت رژیم مشروطه (به عنوان یکی از الگوهای حکومت مدرن) در سامان سیاسی و نظم اجتماعی کشور ما، متوجه شد که ظرفیت‌ها و استعداد‌های دستگاه مفاهیم فلسفی و سیاسی غرب در ایران تماماً به فعلیت رسیده و دیگر چیز جدیدی برای عرضه کردن ندارد. با این دستگاه و مفاهیم آن، روش‌های تحقیق و پژوهش‌های آن، فتوای اقدارگرایانه‌ی علمی و فلسفی مبتنی بر تعطیلی عقل و بسته

بودن باب تفکر در مقابل دستاوردهای غرب و از همه مهم‌تر اتوپیا‌های تجدد و ترقی مبتنی بر ساختن انسان‌های استاندارد شده‌ی مدرن که فکر، عمل، آداب، اخلاق، عادات، شیوه‌ی زندگی کردن، شیوه‌ی خوردن و خوابیدن و خلاصه همه چیز آنها یک شکل بوده، دیگر چیز جدیدی برای فرهنگ ایران اسلامی به ارمغان نخواهد آورد.

امام خمینی (ره) در آرمان‌شهر این تفکر تردید کرد. این تردید صرفاً یک تردید ذهنی نبود بلکه برآورد نتایج حاکمیت یکصد ساله‌ی تجدد طلبان غرب‌گرا در ساختارهای سیاسی، فکری، فرهنگی و اجتماعی ایران و همه‌ی الگوهای بود که تحت عنوان الگوهای تجدد و ترقی در کشور ما به اجرا در آمده بود.

این یک حقیقت تاریخی است که در آستانه‌ی انقلاب اسلامی، ایران یک کشور عقب مانده‌ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بوده که دست و پا بسته تحت نفوذ مطلق سیاست‌های کشورهای مقتدر غربی و در رأس آن امریکا قرار داشت. روستاهای عقب مانده و فاقد هرگونه امکانات توسعه (مانند آب، برق، بهداشت، آموزش و غیره)، شهرهای در هم ریخته‌ی بی‌بنیاد و متأثر از حاشیه‌ها و خزانه‌های شبیه به روستا، دانشگاه‌های وابسته (که حتی توانایی آموزش پزشک عمومی برای حل پاره‌ای از مشکلات عادی مردم را نداشت و کشور ما برای این معضل باید چشم به راه کرامت پزشکان نیم‌بند هندی و پاکستانی می‌بود)، از بین رفتن نشاط علمی ایران و خروج مطلق متفکران و نخبگان علمی از باز تولید علم و معرفت در جهان، صنایع مونتاژ بی‌بنیاد که جز نابودی نذایر ملی و از بین بردن استعدادهای تولیدی کشور، ارمغان جدیدی به همراه نداشت، نخبگان فکری تحقیر شده در زیر دست کارشناسان و مستشاران خارجی که جسارت ریسک اندیشه را نیز از جامعه‌ی علمی ایران گرفته بودند و خلاصه کشوری که علی‌رغم حاکمیت یکصد ساله‌ی انواع و اقسام نظریه‌های تجدد و ترقی و آزمون‌های رشد و توسعه، هیچ چشم‌انداز مثبتی برای دگرگونی آینده به همراه نداشت.

امام خمینی (ره) مانند یک فیلسوف سیاسی بازتاب حاکمیت اندیشه‌های تجدد و ترقی غرب‌گرایانه را در یکصد و خورده‌ای سال حاکمیت بر ایران تحلیل کرد و متوجه شد که تکیه بر چنین اندیشه‌هایی، نتایج مثبتی برای فرهنگ و تمدن ایران اسلامی به ارمغان نیاورده و نخواهد آورد. برای امام خمینی (ره) تاریخ ایران در دوره‌ی معاصر چیزی فراتر از سایه‌های مبهم آرزوهای سرکوب شده و بر باد رفته‌ی یک جامعه‌ی ریشه‌دار تاریخی نبود که با بستن عقل و تعطیلی تفکر در این جامعه و رواج تقلیدهای سطحی، قدرت فکر و اندیشه و خلاقیت و از

همه مهم‌تر استعدادهای طبیعی و خدادادی آن را از بین برده بودند. به گونه‌ای که آرمان‌های روشنفکران این مرز و بوم آن بود که بلاد فرنگستان منتهی نهاده و در ذیل تاریخ غربی، جایی هم برای این تیره‌ی آریایی نگون‌بخت از تمدن عقب مانده، باز کنند!

شرایط فلاکت بار ایران در طول حاکمیت اندیشه‌های تجدد و ترقی غرب‌گرایانه از ناحیه‌ی امام خمینی (ره) نقد جانانه‌ای می‌شود. او عالمانه این پروژه را در همی ارکانش به چالش کشیده و اذهان جامعه را معطوف به عواقب اُسف‌بار حاکمیت این اندیشه در تاریخ معاصر ایران می‌کند. بالاترین فاجعه‌ای که حاکمیت این جریان بر ملت ایران تحمیل کرد، احساس تهی بودن و خود باختگی در مقابل دیگران بود. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

بالاترین فاجعه‌ای که برای این ملت اتفاق افتاده است در این ظرف‌های طولانی این است که فکرشان عوض شده است. یک فکری شده است، فکر غربی شده، فکرشان و توجهشان همه به این است که ما خودمان چیزی نداریم، از خارج باید بیایند.^۱

بر همین اساس، امام خمینی دستاورد بزرگ انقلاب اسلامی را تبدیل یک رژیم به رژیم دیگر نمی‌دانست. از دیدگاه ایشان، بیشترین و عظیم‌ترین دستاورد انقلاب، تغییر ساخت تفکر در ایران است. از دیدگاه امام با انقلاب اسلامی، عقل ایرانی تجدید حیات یافت. با تجدید حیات عقل ایرانی، انسان جدید، فکر جدید و جامعه‌ی جدید و روح جدید جایگزین آن خودباختگی و احساس تهی بودن شد:

من کراراً این مطلب را گفته‌ام که این نهضت یک تحولاتی آورده است که آن تحولات، تحولات روحی و انسانی است که در نظر من بسیار اهمیتش بیشتر از این پیروزی در مقابل شاه سابق و قدرت‌های بزرگ است. در ظرف یک مدت کوتاه، ملت ما متحول شد به حسب نوع، از یک حالی به حال مقابل او... این تحول روحی یک تحولی بود که اعجاب‌آور و هیچ نمی‌شد اسمی روی این گذاشت.^۲

از دیدگاه امام خمینی آنچه که شاه به نام مدرنیزه کردن انجام داده، جز خرابی و ویرانی چیز دیگری به ارمغان نیاورد:

خاندان پهلوی یعنی شاه و پدرش بیش از پنجاه سال است که با دیکتاتوری بر ایران حکومت می‌کنند و با پشتیبانی قدرت‌های استعماری، از هیچ جنایتی به ملت ایران دریغ نکردند. نخایر کشور مخصوصاً نفت را در اختیار اجانب گذاشته‌اند. هرگونه فریاد

۱. صحیفه‌ی نور، جلد ۹، صص ۱۷۴، ۱۷۵.

۲. صحیفه‌ی نور، جلد ۹، صص ۱۷۴، ۱۷۵.

آزادی‌خواهی و اعتراض به دیکتاتوری را با سرنیزه خاموش کرده‌اند. قتل‌عام‌های مکرر در این پنجاه سال به دست این دودمان انجام شده‌است. آزادی به تمام معنا از مردم سلب شده است. هیچ گاه مردم حق انتخاب نداشته‌اند. گویندگان و نویسندگان کشته شده‌اند یا در زندان هستند... در یک کلمه تمامی مبنای بنیادی و دموکراسی را نابود کرده‌اند که تمامی این واقعیت‌های تلخ را در یک سال اخیر، هم شاه و هم اطرافیانش اعتراف کرده‌اند و حالا من می‌پرسم، ملتی که تا این حد ستم دیده و سلطانی که تا این حد دیکتاتور، مدرنیزه کردن کشور چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا طلای سیاه ما را تاراج کنند و در ازای آن میلیاردها دلار اسلحه را در کشور انبار کنند، این معنی نوسازی کشور است؟ تأسیس کارخانجات صنعتی مونتاژ با سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های وابستگان داخلی آنها، از جمله خود شاه، مملکت را به طرف مستعمره‌ی تمام عیار پیش می‌برد و کارگر ایرانی را با دستمزد ناچیز در خدمت آنها در می‌آورند، این به معنی مدرنیزه کردن کشور است؟ کشاورزی را نابود کرده‌اند و در عوض گندم و برنج و سایر مواد غذایی به مقدار بیش از نود درصد مصرف داخلی را از خارج وارد می‌کنند. این به معنی مدرنیزه کردن کشور است؟ تحصیل‌کرده‌های ما را از دانشجو و دکترا و مهندس و سایر متخصصین و روشنفکران، زندان‌ها را پر کرده‌اند و از خارج، دکتر و مهندس وارد می‌کنند اینها در منطق شاه و جرائدی که از او پول گرفته‌اند به معنی نوسازی کشور است^۱!

ملاحظه می‌شود که امام در آرمان‌های نظام مشروطه‌ی سلطنتی تردید کرد و برای باز تولید آرمان‌های مبتنی بر فرهنگ ایرانی، ارکان، مفاهیم و نقش‌های از پیش تعیین شده‌ی این نظام را مورد تهاجم قرار داد.

با طرح نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام حکومت اسلامی (در قالب یک الگوی مشارکت مردمی) برای تحقق آن آرمان‌ها که در باورها، علائق و سلائق جامعه‌ی ایرانی بود، فصل جدیدی در تاریخ گشود و اثبات کرد تاریخ تجدید طلبی مقلدانه در ایران به پایان رسیده است.

عدم ناکارآمدی مدرنیته در ایران از دیدگاه امام خمینی(ره)

امام خمینی(ره) در حوزه‌ی سیاست و توسعه‌ی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی هیچ چشم‌انداز مثبتی در اتوپیا‌های تفکر مدرنیته برای جامعه‌ی ایران مشاهده نکرد. زیرا:



۱- مدرنیته و مدرنیسم در دیدگاه امام، از ورود و شرکت موفق در تولید اندیشه، ایجاد نشاط علمی، توسعه‌ی دولت رفاهی، تحکیم حقوق شهروندی، آزادی‌های مدنی، توسعه‌ی فرهنگی، تحکیم ارزش‌های انسانی و آرمان‌هایی مانند اینها، نه تنها در ایران توفیقی به دست نیاورد بلکه با حمایت بی‌چون و چرا از رژیم‌های استبدادی و جنایت‌های آنها علیه فرزندان این مرز و بوم و توطئه علیه فرهنگ ایرانی، مقابله با باورها و ارزش‌ها و اعتقادات مردم و از همه مهم‌تر چپاول ذخایر و منابع ملی به نوعی درناکامی‌های الگوهای توسعه و تجدد ایران سهیم بود.

از دیدگاه امام، تمدن غرب هیچ‌گاه بنیادهای اصلی و مبانی فکری و فلسفی خود را بدون ابهام و ارزان به دیگر جوامع منتقل نمی‌کند. آنچه منتقل می‌شود کالاهای این تمدن است، آن هم کالاهایی که جز ترویج روحیه‌ی مصرفی هیچ سودی برای جوامع عقب نگه داشته، نخواهد داشت.

غرب به ما چیزی نمی‌دهد که مفید باشد. دارد چیز مفید اما به ما نمی‌دهد. صادر نمی‌کند. آنی که... برای ما صادر می‌کند، آن چیزهایی است که مملکت‌های ما را به تباهی می‌کشد. آزادی صادر می‌کند، اما آزادی برای اینکه هر که هر فحشایی می‌خواهد بکند، آزاد است... الان ما گرفتار یک همچو مسائلی هستیم و جوانان ما هم گرفتار این وابستگی به غرب را دارند. ما باید همه دست به دست هم بدهیم و این گرفتاری را بیرون کنیم. غرب را فراموش کنید!

۲- مدرنیته و مدرنیسم از دیدگاه امام، نه تنها در عقب ماندگی ایران نقش اساسی داشت، بلکه با توجه به حمایت از رژیم‌های فاسد و مستبد در دنیای اسلام و سایر نقاط جهان، استفاده‌ی وسیع و دیوانه‌وار از تولید و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی، دخالت نظامی در جهان و ایجاد جنگ‌های خانمان سوز، ترویج تبعیض نژادی، تولید سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و استفاده از این سلاح‌ها علیه بشریت، تولید سلاح‌های اتمی و استفاده‌ی وسیع از این سلاح‌ها در کشتار مردم ژاپن، غارت و نابودی ذخایر ملتها، فقیر کردن بخش اعظمی از جهان، از بین بردن محیط زیست، نابودی حقوق بشر در پناه دفاع از این حقوق و خلاصه هزاران فجایع دیگر که تحت عنوان بسط تجدد و ترقی و پیشرفت تاریخی و توسعه در طول حاکمیت چند صد ساله‌ی خود انجام داده بود، عقلاً ناتوانی و بی‌کفایتی خود را برای دگرگونی و سعادت مردم

جهان از یک طرف و بازسازی کشورهای عقب مانده و فقیر از طرف دیگر، به اثبات رسانید. چنین اتویبایی برای امام خمینی(ره) که یک انسان‌گرای متدین، واقع بین، حقیقت طلب و پای‌بند به قواعد اخلاقی و کرامت انسانی بود، نمی‌توانست مبنای پایه‌ریزی یک اندیشه‌ی اجتماعی جدید باشد.

در تفکرات مدرنیته و مدرنیسم هیچ چشم‌انداز مثبتی برای امام خمینی و نظریه‌ی انقلاب اسلامی وجود نداشت. امام خمینی بارها توصیه کرد که برای پیشرفت، تجدد و ترقی، غرب را باید فراموش کرد. بنابراین پایه‌ریزی یک نظریه‌ی اجتماعی جدید و گشودن باب تفکر و تعقل در این حوزه و تردید مطلق در پیش فهم‌های معرفتی و تاریخی گفتمان‌های رسمی و شالوده شکنی این گفتمان‌ها و تشکیک در نقش‌های از پیش تعیین شده، اولین و مهم‌ترین نقشی بود که امام خمینی در پایه‌ریزی تفکر جدید ایفا نمود.

برای درک اهمیت اقدام امام خمینی در شالوده شکنی سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست به مهم‌ترین وجوه دگرگونی مفاهیم سیاسی و نقش‌های از پیش تعریف شده که نقش بنیادینی در باز تولید اندیشه‌های سیاسی در ایران و دنیای اسلام و جهان داشته است، اشاره می‌کنیم:

۱. دگرگونی در مفهوم انقلاب و تعریف مجدد نقش‌ها در جامعه‌ی انقلابی

این دیدگاه حقیقت دارد که انقلاب اسلامی، کنشی انسانی و برخاسته از یک نظام معنایی است که خود این نظام معنایی از یک نظام دانشی و این نظام دانشی از یک نظام شناختی و آن نظام شناختی نیز برخاسته از یک نظام جهان شناختی است.^۱

از دل چنین نظامی، جهان‌پدیداری، جهان بینی و جهان داری خاصی استخراج می‌شود که اگر چه ممکن است از جنبه‌ی پاره‌ای علائم، زمینه‌ها و علل و عوامل با پاره‌ای از نظام‌های دیگر شباهت‌هایی داشته باشد لیکن با تکیه‌ی انحصاری بر این علائم، زمینه‌ها، شرایط و عوامل نمی‌توان آن را: اولاً شناخت، ثانیاً تفاوت آن را با نظام‌های دیگر درک کرد، ثالثاً بنیادهای معرفت شناختی حاکم بر آن را در قالب یک الگوی مشخص ساماندهی نمود.

شناخت جهان‌پدیداری، جهان بینی و جهان داری ناشی از تفکر انقلاب اسلامی با تکیه بر گفتمان‌های رسمی و مفاهیم تحت تأثیر این گفتمان‌ها، بی‌تردید توانایی تحلیل و تفسیر پدیده‌ی انقلاب اسلامی را نخواهد داشت و اگر بپذیریم که در این تحلیل، پدیده‌ی انقلاب اسلامی را تا

۱. ر.ک ابراهیم فیاض، انقلاب اسلامی و دانش زندگی محور، پگاه حوزه، شماره‌ی ۱۰۲، شنبه ۳ بهمن ۱۳۸۳ ص ۲.

سطح یک جنبش اجتماعی برای گذار ایران از سنت به مدرنیته تقلیل نخواهد داد، حداکثر در ردیف سایر انقلاب‌هایی تلقی خواهد شد که در تفکرات چپ مدرنیته، تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی یا شبه مارکسیستی در قالب نظریه‌های رسمی و مشهوری چون نظریه‌های سوسیالیستی، بسیج سیاسی، نظریه‌های اسکاچپول، چارلز تیلی، نظریه‌های استانفورد کوهن و امثال آن تأویل خواهد شد.

در گفتمان‌های رسمی غرب، برای تفسیر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی و در رأس آنها انقلاب، به کنش‌های اقتصادی و سیاسی و نقش‌هایی که نهادهای رسمی جامعه‌ی مدنی مثل احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و نخبگان فکری و سیاسی (که عموماً تأویل به روشنفکری می‌شود) ایفا می‌کنند، بیش از سایر عوامل بها داده می‌شود. به گونه‌ای که نقش انسان، عوامل انسانی، انگیزه و باورها، نهادهای فرهنگی و اعتقادات آنها اگر مورد توجه قرار گیرد، عموماً نقش حاشیه‌ای و تحت نفوذ و سیطره‌ی آن عوامل مادی است.

بنابراین، اراده‌ی عمومی تحلیل‌های مربوط به نظریه‌های انقلاب در گفتمان‌های رسمی تفکر مدرنیته، معطوف به یک اراده‌ی جبری است که برخاسته از شیوه‌ی عملکرد و اثرات عوامل تولید، روابط تولیدی و موقعیت‌های اجتماعی است. انسان‌ها عموماً تحت تأثیر این فرآیند به کنش سیاسی و اجتماعی می‌پردازند و جهان بینی و جهان‌داری آنها نیز تحت تأثیر دگرگونی‌های این فرآیند می‌باشد. این شیوه‌ی تولید و عوامل تولید و روابط تولیدی است که دگرگونی در اندیشه و اجتماع را شکل می‌دهد.

انقلاب چه در مرحله‌ی فروپاشی نظم کهنه و چه در مرحله‌ی تأسیس نظم جدید در گفتمان‌های رسمی مدرنیته، بازتاب تفکر در عالم و آدم نیست بازتاب ضرورت دگرگونی‌های ناشی از روابط تولیدی و نقش‌های جدیدی است که این گونه به وجود می‌آید.

بنابراین، در گفتمان‌های رسمی غرب، شناخت انقلاب از طریق شناخت علل و عوامل و عناصر ملموس و مادی که عموماً تحت تأثیر روابط تولیدی هستند، امکان‌پذیر است. بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان غرب مانند کارل مارکس^۱، گوتشالک^۲، کرین برینتون^۳، هاری

۱. Marx .

۲. Gottschalk .

۳. Brinton .

اکشتاین^۱، امیل دورکهایم^۲، الکسی توکوویل^۳، چارلز تیلی^۴، تدا اسکاچ پول^۵ و دیگران، به اتفاق در آثار خود برای تبیین پدیده‌ی انقلاب به عواملی چون ۱- پیشرفت اقتصادی ۲- تضاد طبقاتی شدید ۳- از خود بیگانگی ۴- ناتوانی و عدم ناکارآمدی دولت ۵- انعطاف ناپذیری طبقه‌ی حاکم ۶- عدم جامعه پذیری ۷- فقر ۸- مدرنیته کردن جامعه و ورود تکنولوژی جدید ۹- تحول سریع و ورود ارزش‌های جدید مغایر با ارزش‌های سنتی و عواملی شبیه به این به عنوان عوامل مؤثر در ظهور دگرگونی‌های اجتماعی یاد می‌کند.^۶

با این تفاسیل از جنبه‌ی مفهومی و معنایی در گفتارهای غالب و رسمی در حوزه‌ی نظریه‌های انقلاب، توجه چندانی به باورها، اعتقادات و ارزش‌های انسانی نمی‌شود، چه رسد به اینکه اصولاً نقشی برای مذهب در دگرگونی‌های اجتماعی قائل شویم.

امام خمینی نظریه‌ی انقلاب اسلامی را در دورانی طرح کرد که گفتارهای غالب و رسمی در حوزه‌ی سیاست نقشی برای مذهب در دوران اجتماعی بشر و تغییرات سیاسی قائل نبودند. نزدیک به دو‌یست سال حوزه‌ی تفکر مذهبی مسدود و دین و شریعت به حاشیه‌ی زندگی انسان‌ها در بخشی از حوزه‌ی شخصی رانده شده بود. به گونه‌ای که حتی عده‌ای به استناد فرضیه‌ی توهمی دین افیونی، پذیرفته بودند که پدیده‌ی انقلاب اساساً متعلق به تفکر مدرن است و از دل باورهای مذهبی چیزی به نام انقلاب ظهور نخواهد کرد. غلبه‌ی تفسیر چپ بر نظریه‌های انقلابی آن چنان تردید ناپذیر بود که حتی در دوره‌ای از تاریخ ایران پاره‌ای از جریان‌هایی که تا حدودی رنگ و بوی مذهبی داشتند، برای توجیه نظریه‌های انقلابی خود به تفسیرهای مارکسیستی و سوسیالیستی دست زدند و همین تفسیر و توجیه‌ها، راه را برای عدول از دین و رفتن به سوی التقاط و بی‌دینی برای آنها هموار کرد و دیدیم که همین جریان‌ها بعد از انقلاب اسلامی چه مصائبی بر سر مردم آوردند.

۱. Eckstein

۲. Durkheim

۳. Tocqueville

۴. Tilly

۵. Skocpol

۶. برای مطالعات بیشتر ر. ک جان فورن، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه‌ی فرهنگ ارشاد، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲- همچنین فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم.

امام خمینی در چنین شرایط سختی که برای دین، باورهای دینی و متدینین فراهم ساخته بودند، به مقابله با سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی مفاهیم سیاسی آمد و تفسیر جدیدی از مفهوم انقلاب ارائه داد که این تفسیر مطلقاً با تعاریف موجود نه تنها سنخیتی نداشت بلکه در تضاد کامل بود. اولین تضاد تفسیر امام با تفاسیر رسمی، تضاد در انگیزه و هدف انقلاب بود. انگیزه‌ی مطلق انقلاب‌هایی مثل انقلاب‌های فرانسه، شوروی و غیره تغییر یک رژیم سیاسی و جایگزینی رژیم دیگر بود. در بنیادهای این انقلاب‌ها اندیشه و نوع نگاه به عالم و آدم تفاوت چندانی بین رژیم‌های قبلی و رژیم جدید وجود نداشت. اراده‌ی همه‌ی این انقلاب‌ها معطوف به انگیزه‌های مادی بود. امام خمینی می‌فرماید:

انقلابات در دنیا زیاد واقع شده است و یک حکومت رفته است و یک حکومت دیگر آمده است، باید دید انگیزه‌ی انقلاب چه بوده است و برای چه چیز انقلاب واقع شده و ثمره‌ی این انقلاب چیست و چه بوده؟ انقلاب فرانسه، شوروی، سایر انقلاباتی که در عالم واقع شده است، یک انقلاباتی بوده است و یک رژیم‌ها [بی] تغییر کرده‌اند به رژیم دیگر، حکومت تغییر کرده به حکومت دیگر، اما انگیزه، انگیزه‌ی مادی بوده است، انگیزه‌ی دنیایی بوده است... اینها اعمالشان اعمال دنیایی هست... مثل همان حیواناتی که با هم جنگ می‌کنند و یکی دیگری را از بین می‌برد. انگیزه، یک انگیزه‌ی طبیعی است، یک انگیزه‌ی دنیایی است. این دنیا را او می‌خواهد برای خودش حفظ کند. آن هم می‌خواهد برای خودش... اما انگیزه‌ی انبیا از انقلاباتشان [و] در قیامشان دنیا نبوده است، اگر دنیا را اصلاح کردند تبع بوده است. انگیزه‌ی الهی بوده است برای خدا بوده و برای معارف الهی و برای بسط عدالت الهی در جامعه، آن انگیزه است که این انقلابات را از هم جدا می‌کند.^۱

بنابراین در منطق سیاسی - اجتماعی امام خمینی(ره)، انقلاب بر خلاف گفتمان‌های رسمی با جابه‌جایی قدرت سیاسی به وقوع نمی‌پیوندد. بلکه تغییر انگیزه و نوع نگاه به عالم و آدم است که انقلاب واقعی را به وجود می‌آورد. همان کاری را که انبیای الهی کردند. با این توصیف به نظر می‌رسد که نمی‌توان انقلاب اسلامی را با استفاده از مفاهیم سنتی، رسمی و از پیش تعیین شده در گفتمان‌های غربی تحلیل کرد. چرا که در اراده‌ی این گفتمان‌ها، انقلاب معطوف به انگیزه‌های ملموس مادی است؛ جابه‌جایی رژیم، جابه‌جایی قدرت، جابه‌جایی طبقات اجتماعی، جابه‌جایی نقش‌های تاریخی و امثال آن. در حالی که در گفتمان انقلاب اسلامی، صرف

دگرگونی در عوامل مذکور به معنی انقلاب نیست.

انقلاب ایران انقلاب غیر وابسته است، یک انقلاب دولتی نیست یک انقلاب ارتشی نیست، یک انقلاب حزبی نیست، یک انقلاب ملی است. لیکن بر اساس اسلام، انقلاب اسلامی است. نظیر انقلاباتی که در طول تاریخ به دست انبیا انجام می‌گرفت که وابستگی در کار نبود.^۱

۲. تضاد در خاستگاه فکری انقلاب

دومین تضاد تفسیر امام از مفهوم انقلاب با تفاسیر رسمی غالب بر گفتمان‌های غربی، تضاد در خاستگاه فکری انقلاب است. خاستگاه فکری همه‌ی انقلاب‌های بزرگ در دوران معاصر، تحت تأثیر مطلق اندیشه‌های چپ و یا راست مدرنیته است. یعنی این انقلاب‌ها یا تحت تأثیر تمایلات مارکسیستی و سوسیالیستی هستند یا تحت تأثیر گرایش‌های لیبرالیستی. خاستگاه فکری هیچ کدام از انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب چین و غیره تحت تأثیر باورهای مذهبی نیست. زیرا از دیدگاه نظریه‌پردازان این انقلاب‌ها، مذهب در عصر مدرنیته هیچ نقشی در دگرگونی‌های عمیق اجتماعی و ظهور بالنده در غالب یک انقلاب بزرگ اجتماعی نخواهد داشت. در حالی که در منطق امام خمینی و نظریه‌ی انقلاب اسلامی، خاستگاه فکری انقلاب، مذهب است. امام خمینی بنیادهای نظم سیاسی جدید را با تکیه به مذهب پایه‌ریزی می‌کند:

حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه‌ی پیامبر اکرم ص و امام علی علیه‌السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد.^۲
شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است؛ جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلامی است و دیگر حکومت‌ها این‌طور نیستند.^۳

از جنبه‌های دیگر می‌توان تفاوت تفسیر امام خمینی از مفهوم انقلاب را با تفاسیر رسمی حاکم بر فرهنگ غربی تحلیل کرد و به نتایج مهم و متفاوتی با آنچه که بر گفتارهای سیاسی حاکم است، رسید. ارج و قرب اندیشه‌ی سیاسی امام خمینی در این است که نظریه‌ی دولت -

۱. صحیفه‌ی نور، جلد ۱۸، ص ۱۱۸.

۲. صحیفه‌ی نور، جلد ۳، ص ۲۷.

۳. صحیفه‌ی نور، جلد ۴، ص ۳۷.

شریعت و گذار از جامعه‌ی مدنی به جامعه‌ی توحیدی را دقیقاً در دورانی مطرح کرد که چشم‌انداز مثبتی برای نقش مذهب در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی در دنیا وجود نداشت. امام اثبات کرد که کارکرد دین در جوامع پیشرفته به مراتب قوی‌تر و عمیق‌تر از جوامع عقب مانده است. نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، زمانی در ایران به ثمر نشست که ساختار سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران دقیقاً یک ساختار مدرن و تحت تأثیر الگوهای مدرنیته بود. با وجودی که انقلاب مشروطه نیز تحت تأثیر گرایش‌های دینی دوران خود بود و فرصت پایه‌ریزی یک نظام مبتنی بر باورهای دینی نیز به وجود آمد اما نیاکان ما در انقلاب مشروطه، علی‌رغم تمایل شدیدی که به مذهب و حکومت مذهبی داشتند، توفیق تأسیس یک نظام دینی را به دست نیاوردند و در مقابل گرایش‌های غیر دینی ناکام شدند. اما در انقلاب اسلامی علی‌رغم اینکه ساختار جامعه به مراتب مدرن‌تر از دوره‌ی مشروطه بود، امام خمینی توانست یک انقلاب دینی و در پی آن یک نظام سیاسی مبتنی بر شریعت در ایران تأسیس کند و در مقابل سیطره‌ی فکری، سیاسی، اقتصادی تفکر مدرن و عناصر قدرت آن بایستد.

این نشان می‌دهد که کارکرد دین در جوامع عقب مانده، به مراتب ضعیف‌تر از جوامع پیشرفته است. همان مردمی که به آموزه‌های متفکران بزرگی چون شیخ فضل الله نوری، آخوند خراسانی و میرزای نائینی، برای تأسیس یک نظام سیاسی مبتنی بر شریعت در دوره‌ی مشروطه، اقبالی نشان ندادند، همان مردم در انقلاب اسلامی آن چنان شگفت زده دل در اعتقاد مذهبی نهادند که در تاریخ هیچ ملتی سابقه نداشته است. به‌گونه‌ای که پاره‌ای از تحلیل‌گران خارجی که به تبیین ماهیت انقلاب اسلامی پرداختند، می‌نویسند:

شاه چگونه به این مرحله رسید؟ مدت‌های دراز از مسکو تا واشنگتن و لندن تا پکن به تشریح و تفسیر این سقوط باور نکردنی پرداخته خواهد شد. حادثه بدون تردید نظیر ندارد... ارزش آن را دارد که مورد تجلیل قرار گیرد. امری متداول نیست که ملتی با تظاهرات غیرمسلحانه، یک دیکتاتوری را که تا دندان مسلح است، واژگون کند. به ندرت دیده می‌شود که ملتی برای ماه‌ها از زندگی مطابق قاعده (قاعدگی کار، آسایش و انتظار مزد، قاعده‌ی مصرف) دست بردارد تا چیزی را که می‌خواهد به چنگ بیاورد. در فرانسه، در ژوئن ۱۹۶۸ کافی بود که دولت پمپ‌های بنزین را تغذیه کند تا در خلال یک روز تعطیل معروف، افراد هم قسم شده‌ی جنبش، اندک اندک متزلزل شوند. ایرانی‌ها به میل خود و با اراده‌ی خود اقتصاد خود را برای ماه‌ها متوقف کردند و آگاهانه این خطر را

پذیرفتند که سال‌ها را صرف جبران آن کنند. برای این کار، قدرتی نه خیلی متداول، اراده‌ای که در هیچ نوع شناخته شده‌ی عمل انقلابی جایی نمی‌گیرد، لازم بود. ایرانی‌ها این اراده را در مذهب یافته‌اند... کلمات مذهبی - این تعلیمات که با آهنگ ایرانی خود آن قدر زیبا است - دارای چنان کششی هستند که در خود ایران بسیاری از بی‌ایمانان را منقلب کرده‌اند. این کلمات مانند شیپورهای طلسم شکن، حصارهای کاملاً مورد مراقبت قلاع را ویران کرده‌اند.^۱

امام نه تنها انقلاب و نظریه‌های انقلابی را از سیطره‌ی اندیشه‌های چپ و راست مدرنیسم رهایی بخشید بلکه خود این پدیده را تعریف جدیدی کرد. عموماً در تعاریف رسمی از انقلاب از جنبه‌ی فلسفی، سیاسی و جامعه‌شناختی، انقلاب به معنای خلع و لبس تلقی می‌شد. در این خلع و لبس، پدیده از گذشته‌ی خود به طور کلی خلع می‌شد و لباس جدیدی به تن می‌کرد که این لباس جدید نسبت چندان با گذشته نداشت. مفهوم پیشرفت تاریخی در تفکر مدرن به همین معنا به جدال سنت آمد و در پس این تفکر بود که تضاد شبه تاریخی سنت و مدرنیته شکل گرفت و به عنوان یک معادله‌ی دو طرفه، تاریخ‌همه‌ی جوامع را به چالش کشید.

امام خمینی(ره) در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، مفهوم خلع و لبس را نمی‌پذیرد و به تعبیر فلسفه‌ی صدرایی، انقلاب را لبس بعد از لبس تلقی می‌کند. یعنی این لباس جدید به معنای نفی مطلق گذشته نیست بلکه لباس جدیدی است بر اصول و اصالت‌های گذشته. برای همین است که بازگشت به اصول اولیه و اصالت‌ها، اساسی‌ترین شعار انقلاب اسلامی است. این فضا نیاز به تحقیقات عمیق‌تری دارد که جای آن در این مقاله نیست و می‌تواند یک موضوع تحقیقی باشد.

اجمالاً در این مسأله نمی‌توان تردید کرد که در نظریه‌ی انقلاب اسلامی، بازگشت به اصول اولیه و اصالت‌ها و بازبینی مجدد آنچه که بر سر اندیشه‌ی اسلامی و تاریخ تفکر اسلامی آمد و رسیدن به مفهوم جدیدی که ماحصل این بازنگری هست، یک اصل اساسی و بنیادی است. هرگونه تلاشی که برای جداسازی نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از گذشته‌ی تاریخی تفکر اسلامی صورت پذیرد، چیزی جز تهی کردن زمینه‌های تاریخی تفکر امام خمینی(ره) نبوده، و نتایج مفیدی به همراه نخواهد آورد.

۳. بازنگری در مفهوم نقش‌ها

در گفتمان‌های رسمی حوزه‌ی سیاست که گفته شد تحت سیطره‌ی تفکرات غرب است، نقش نیروهای انقلابی از پیش تعریف شده است. این نیروها معمولاً ابزار تولید و نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم بر نسبت بین ابزار تولید و نیروهای مولده است. بنابراین به طور جبری برای یافتن نیروهای انقلابی و میزان تأثیرات نقش آنها در فرآیند انقلاب، باید به دنبال چند طبقه‌ی مشخص و محدود گشت. بقیه‌ی اقشار جامعه از حیثه‌ی باورهای انقلابی و کنش‌های تحت تأثیر این باورها، به دورند و اگر هم نقشی در فرآیند انقلاب داشته باشند، نقش حاشیه‌ای است.

در گفتمان‌های رسمی غرب، دو طایفه در تفکرات انقلابی نقش اصلی را ایفا می‌کنند:

۱- کسانی که در روابط بین ابزار تولید و روابط تولیدی جزء نیروهای مولده هستند. یعنی در بازتولید ارزش افزوده بر کالا و خدمات، محور اصلی هستند (کارگران به معنای خاصی که در غرب مورد نظر است و در پاره‌ای از دیدگاه‌ها، کشاورزان)

۲- روشنفکران که عناصر اصلی تفسیرهای رسمی نحوه‌ی عملکرد روابط تولیدی در احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ و سندیکاها، کارگری می‌باشند.

در تحلیل‌های انقلابی غرب، روشنفکران و کارگران هسته‌های اصلی جوامع انقلابی تلقی می‌شوند و بقیه‌ی اقشار، نقشی حاشیه‌ای ایفا کرده و به طور طبیعی در دستاوردهای انقلابی نیز سهم چندانی نخواهند داشت.

بنابراین، این مسأله حقیقت دارد که انقلاب‌های اجتماعی در تفسیر مدرنیته و مدرنیسم، انقلاب‌های طبقاتی است. انسان‌ها به شأن و ارزش انسانی خود شناخته نمی‌شوند، بلکه از طریق پایگاه طبقاتی است که هویت کسب می‌کنند و با پایگاه طبقاتی، جایگاه اجتماعی پیدا می‌کنند و قابل تعریف می‌گردند. انسان‌هایی که در هیچ یک از طبقات به رسمیت شناخته شده عضو نباشند، نه اهمیتی دارند و نه قابل شناسایی هستند. نقش انقلابی در غرب متعلق به نخبه‌ها (کارگران - روشنفکران) است. انقلاب در غرب با نخبه‌ها آغاز می‌شود نه با مردم، این معرفت و دانش نخبه‌ها است که به انقلاب‌ها شکل می‌دهد. بنابراین، معرفت شناختی دانش غربی به تعبیر برخی از محققین معرفت شناختی، ناشی از سوژه‌های برتر و ذهنیت‌های نخبه‌گراست. ذهنیت‌های برتر در غرب، روشنفکران هستند. دانش آنها متکی بر دانش‌های ذهنی است. در دانش ذهنی، اراده‌ی معطوف به استعلالطلبی و برتری جویی قرار دارد. اراده‌ی چنین

دانشی معطوف به قدرت و تصرف است. برای همین است که دانش استعلایی غرب، دانش قدرت محور است نه دانش زندگی محور.^۱ دانش قدرت محور، اراده‌ی معطوف به جنگ و خونریزی دارد.

بر اساس همین باورها است که نظریه‌های انقلابی تحت تأثیر این دانش‌ها؛ با خشونت و خونریزی عجین شده است. به دلیل سیطره‌ی چنین گفتمان‌هایی حتی پاره‌ای از متفکرین ارزشمند مسلمان نیز تصور کردند که خشونت و خونریزی از لوازم ذاتی هر انقلابی می‌باشد. امام خمینی(ره) با نظریه‌ی انقلاب اسلامی نه تنها مفهوم انقلاب را مجدداً تعریف کرد بلکه نقش‌های از پیش تعیین شده را نیز دگرگون ساخت. انقلاب اسلامی بر خلاف انقلاب‌های تحت تأثیر نظریه‌های غربی، با نخبه‌ها آغاز نشد بلکه با مردم آغاز شد.

باید گفت که انقلاب ایران... بهترین انقلابی... است که در دنیا تا کنون پیدا شده است و نکته‌اش هم این است که ملت مسلمان انقلاب کردند. انقلاب، مربوط به حزبی... نبوده است... بلکه مال خود ملت است و خود ملت قیام کرده است.^۲

از آنجایی که دانش مردم دانش فطری است و بر خلاف دانش نخبگان، ذهنی نیست، دانش زندگی محور است. در تفکر انقلاب اسلامی، اگر مردم اراده‌ی معطوف به انقلاب دارند، برای آن نیست که منافع طبقه یا گروه خاصی را تأمین یا روابط تولیدی جدیدی را ساماندهی نمایند. در انقلاب اسلامی اراده‌ی مردم اراده‌ی معطوف به یافته‌های فطری است که در رأس این یافته‌ها، عدالت، امنیت، آزادی و فراوانی نعمت وجود دارد. در انقلاب اسلامی نقش‌های از پیش تعریف و تعیین شده‌ی نظریه‌های غربی، جایی برای خودنمایی ندارند. روشنفکران غرب‌گرا به این دلیل میانه‌ی خوبی با انقلاب اسلامی ندارند که این انقلاب با گرایش‌های فطری و مردم‌گرایی غیر طبقه‌ای، جایی برای ایفای نقش انحصاری این طبقه باقی نگذاشت.

اگر دیده می‌شود که روشنفکران با پوپولیست (توده‌ای) خواندن انقلاب اسلامی، تلاش می‌کنند آن را تا سطح یک حرکت اجتماعی غیر عقلانی و خرد گریز جلوه دهند، نباید تصور کرد که آنها در پی تحقیر انقلاب اسلامی هستند. آنها به عظمت انقلاب اسلامی واقف هستند و بارها به این عظمت اذعان کرده‌اند. آنها پیش از آنکه با توده‌ای خواندن انقلاب اسلامی در پی

۱. در تنظیم پاره‌ای از مباحث این بخش از نوشته‌های مختصر لیکن عمیق جناب آقای ابراهیم فیاض بهره‌گیری شد.

۲. ک انقلاب اسلامی و دانش زندگی محور، همان، ص ۲.

۳. صحیفه‌ی نور، جلد ۱۰، ص ۶۸.

تحقیر انقلاب باشند در پی بازسازی موقعیت از دست رفته‌ی خود در ایران هستند. زیرا روشنفکران به دلیل بهره‌گیری از دانش ذهنی (نه فطری و نه دینی) همه چیز را در انحصار خود می‌دیدند و باور نمی‌کردند که جامعه‌ای فارغ از توهمات روشنفکری و ذهنیات آنها، توانایی ایجاد یک حرکت بزرگ اجتماعی، به نام انقلاب اسلامی را داشته باشد.

عظمت امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی در این است که مشکل تجدد در ایران و نظریه‌های تجدد در دنیا را با حذف جریان شبه روشنفکری برای همیشه با معادله‌های جدیدی پیوند زدند. نقش این جریان به عنوان تنها وارث علم جدید و تکنیک‌های آن، نه تنها در باورهای امام مورد تردید قرار گرفت بلکه حتی به حقانیت این نقش نیز ضربه‌های جدی وارد شد.

امام خمینی(ره) در نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، یکی از مشکلات بزرگ عقب ماندگی ایران در عصر مشروطه و علل ناکامی مشروطه را سيطرة‌ی همین جریان بر ساختار سیاسی و اجتماعی ایران معرفی می‌کند. این جریان با فهم سطحی و نادرستی که از علم و تکنولوژی داشت، سطحی از تجدد را در ایران تبلیغ کرد که بازتاب آن چیزی جز انعقاد خطرناک‌ترین قراردادهای استعماری و نابودی ذخایر ملی، باز شدن پای بیگانگان در ارکان سامان اجتماعی و نظم سیاسی و از همه بدتر، عقب ماندگی مطلق ایران از قافله‌ی علم و معرفت تا زمان حکومت مشروطه‌ی پهلوی نبود.

روشنفکران غرب‌گرا با توجه به اطاعت کورکورانه‌ای که از آبخشورهای غربی خود داشتند، با همان دانش ذهنیت‌گرا نه تنها به مقابله با فرهنگ تمدن ساز ایران آمدند بلکه با رواج تقلید، فتوای تعطیلی عقل و بسته بودن باب تفکر و رواج آداب و عادات و اخلاق مبتذل غربی، نشاط پژوهشی و علمی را در چندین نسل ایران از بین بردند. این جریان در طول دوران سيطرة‌ی دو‌یست ساله‌ی خود بر فرهنگ، ساختار سیاسی و اجتماعی ایران و حمایت پیوسته از استبداد و رژیم‌های خودکامه و لاپالایی گری و ضدیت با اخلاق، ایران را در حساس‌ترین دوران تاریخی، جامعه‌ای روستایی و عقب مانده نگه داشت.

در اندیشه‌های امام خمینی(ره) و نظریه‌ی انقلاب اسلامی، مشکل تجدد و ترقی ایران قبل از اینکه مردم، باورها و اعتقادات آنها باشد، همین جریان روشنفکری است. امام خمینی(ره) در گفتمان انقلاب اسلامی سيطرة‌ی نقش‌های از پیش تعریف و تعیین شده‌ی این جریان را در فرآیند دگرگونی‌های انقلابی به‌کلی حذف کرد و اثبات نمود که انقلاب و نظریه‌های انقلابی به نقش‌های ذهنیت‌گرای روشنفکری نیازی ندارد.

در اندیشه‌های امام خمینی(ره)، جریان روشنفکری ایران فهم درستی از تجدد و ترقی نداشته و باعث گردید که سطح فهم مراکز علمی و دانشگاهی ایران نیز در طول این مدت، فراتر از فهم آنها رشد علمی و سیاسی نداشته باشد.

از آنجا که اینها مبشران محصولات اندیشه‌های غربی در ایران بودند، غرب هم ایران، فرهنگ ایرانی، فرهنگ و تمدن اسلامی و سطح شعور سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ما را از چشم‌انداز سطح فهم این جریان شناسایی کرد و به این باور رسید که جامعه‌ی ما یک جامعه‌ی عقب مانده، استبداد زده و ساکن است که می‌توان به راحتی بر منابع و ذخایر آن سلطه پیدا کرد. یکی از دلایل عدم توانایی غرب در شناخت انقلاب اسلامی و جامعه‌ی ایرانی، به همین سطح فهم نازل برمی‌گردد. اگر جریان روشنفکری یکی از موانع بزرگ عدم رسیدن ایران به تجدد و ترقی و یافته‌های علمی در دویست ساله‌ی اخیر تا قبل از انقلاب اسلامی بود، به جرأت می‌توان گفت که این جریان یکی از موانع بزرگ عدم شناخت معقولانه‌ی غرب از فرهنگ ایران، نقش اسلام در این فرهنگ و انقلاب اسلامی نیز می‌باشد.

متفکران، سیاستمداران و کارگزاران غربی برای درک انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن و همچنین شناخت امام خمینی(ره) و اندیشه‌های آن باید دریچه‌های چشم‌انداز خود به جامعه‌ی ایران را که همین جریان شبه روشنفکری کم مایه است، ببندد. همان‌طور که امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و مردم ایران، با حذف این مانع بزرگ به دستاوردهای گران‌قدری دست یافتند. شاید غرب نیز با حذف این مانع به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر از ایران نائل آید!

متفکرین و محققینی که تصور می‌کنند جریان روشنفکری در ایران، یگانه حلقه‌ی رابطه‌ی ما با تمدن و فرهنگ غربی است، سخت در اشتباه هستند.

این جریان در فرصت یکصد و اندی سال‌های که در اختیار داشت، نشان داد که حلقه‌ی فکری و فرهنگی مناسبی برای درک دگرگونی‌هایی که در طرف دیگر دنیا اتفاق افتاد و ما اکنون تحت عنوان تمدن غربی از آن یاد می‌کنیم، نیست.

ما با سیر حکمت در اروپا نمی‌توانیم غرب را بشناسیم. حتی با این اثر به سطح نازلی از فهم فلسفه‌های غربی نیز نائل نخواهیم شد. همان‌طور که غرب نمی‌تواند با ایران‌شناسی یا اسلام‌شناسی، کنت گوینو، ادوارد براوت، هانری کرپن و سایر نحله‌های وابسته به این حلقه‌ها به شناخت درستی از ایران و اسلام نائل آید. اینها قوی‌ترین جریان‌های تعامل فرهنگی ایران و غرب بودند که متأخرین آنها امثال تقی زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، سید حسین نصر تا

به شبه روشنفکران دستپاچه‌ی دو دهه‌ی اخیر، بیش از آنچه اینها به غرب معرفی کردند، چیزی ندارند که به آن طرف منتقل کنند و غرب ضایعات سنگینی خواهد دید اگر چشم‌انداز فهم خود از انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) و بازیابی تمدن اسلامی را در سطح معارف انتقالی اینها محدود کند. همان‌طور که ایران و دنیای اسلام ضایعات سنگینی دید چون سطح فهم خود از غرب را به سطح معارف انتقالی از همین جریان روشنفکری قرار داد.

امام خمینی(ره) در نامه‌ی تاریخی خود به گورباچف آخرین چشم‌انداز دگرگونی مفاهیم و نقش‌های از پیش تعیین شده را در چشم‌انداز انقلاب اسلامی به درستی نشان می‌دهد. نامه‌ی تاریخی امام صرفاً نامه به گورباچف نبود. نامه به سرنوشت محکوم آن جریانات و دیدگاه‌هایی است که تصور می‌کنند فرآیند دگرگونی‌های پدیده‌ی انقلاب اسلامی را می‌توان با گفتمان‌های رسمی حاکم بر غرب، تحلیل کرد.

نامه‌ی امام به گورباچف در حقیقت نقدی بر تغییرهای اقتدار طلبانه و انحصاری مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون با وجوه متفاوت چپ و راست است که تصور می‌کنند هیچ تحولی در دنیا، دگرگونی علمی، مردمی و انسانی نیست مگر اینکه مطابق با استانداردهای اتوپیای غربی باشد.

امام در این نامه، افق دگرگونی مفاهیم و نقش‌ها را در آینده‌ی نزدیک جهان نشان می‌دهد.

۱- افول مارکسیسم و کمونیسم و رفتن این جهان نگری به موزه‌های تاریخ ۲- رشد خداگرایی و دین باوری در میان ملل جهان ۳- رهایی فرزندان انقلابی جهان از حصارهای آهنین تغییرهای مارکسیستی و تئوری‌های انقلابی چپ ۴- پوشالی بودن اتوپیای سرمایه‌داری غرب، ۵- ضرورت تجدید نظر در فهم مفاهیمی چون خدا، دین، باغ سبز دنیای غرب، حقیقت، ابتذال و بن بست، مبدأ هستی و آفرینش، زندان غرب و شیطان بزرگ، خیالات مارکسیسم، معقول و محسوس، ترقی و تحول، انسان و حیوان، خلأ اعتقادی، نظام جهانی و...^۱

مباحث مذکور و ده‌ها مطلب دیگر نشان می‌دهد که تعریف مفاهیم و بازنگری در نقش‌های از پیش تعریف و تعیین شده در حوزه‌ی گفتمان‌های رسمی غرب، یک ضرورت عقلی و تاریخی است که در ایران با انقلاب اسلامی شرایط شکل‌گیری این گفتمان جدید فراهم شد. اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند با عصیانی که نسبت به مفاهیم رسمی و سنتی گفتمان‌های غالب نشان می‌دهند، حوزه‌ی نظریه‌پردازی انقلاب اسلامی را با همان اصطلاحات تحلیل کنند اما چنین

تحلیل‌هایی راه به جایی نخواهد برد. برای درک نقش‌های تاریخی انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره)، باید از سطوح تحلیل و مباحث حاشیه‌ای جریان شبه روشنفکری و حتی مفاهیمی که بر گفتمان‌های این جریان سیطره دارد، عبور کرد تا به لایه‌های عمیق و اصلی نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی رسید.

جامعه‌ی ما وقتی مدرنیته، مدرنیسم، مدرنیزاسیون، دگرگونی‌های اجتماعی، تجدد و ترقی، انقلاب اسلامی و پدیده‌هایی مانند اینها و حتی غرب را درک خواهد کرد که از سطح فهم و سطح تحلیل این جریان عبور کند. آنها پیوسته، ما را با مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، لیبرالیسم، سوسیالیسم، مدرنیسم، مدرنیزاسیون و... درگیر خواهند کرد و پیوسته از ما خواهند خواست که تکلیف خودمان را با این مفاهیم روشن کنیم. دویست سال است که جامعه‌ی علمی، سیاسی و فکری ایران درگیر این مفاهیم است و پیوسته باید تکلیف خودش را با این پدیده‌ها روشن کند. امام و انقلاب اسلامی اثبات کردند که گفتمان‌های غالب در تفاسیر رسمی غرب معیار فهم سیاست، تاریخ، دگرگونی و تجدد نیستند.

شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه‌ی انقلاب‌ها جداست. هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه هم در انگیزه‌ی انقلاب و قیام^۱.

انقلاب اسلامی یک گفتمان جدید است. امام خمینی(ره) همه‌ی گنجینه‌های ادبی، تاریخی، سیاسی و دینی پراکنده‌ی دنیای اسلام و ایران را که در ظاهر میان آنها پیوندی وجود نداشت، از فرزندان، متفکران، حکما، فقها، فلاسفه، متکلمین و ادبای تاریخ این مرز و بوم گرد آوری کرد و سپس این گنجینه را در قالب یک نظام سیاسی کارآمد، عرضه کرد. این حقیقتی است در تاریخ معاصر که باید، به دور از عصبیت‌های غیرمنطقی، غیر عقلانی و غیر تاریخی آن را درک کرد.